

انتشارات انصار امام مہدی علیہ السلام عدد (۴۵)

دفاع از قرآن ناطق

نویسنده: حیدر حسن دلیمی

چاپ اول

۱۴۳۶ هـ.ق - ۲۰۱۵ م

مرداد ماه ۱۳۹۴ هجری شمسی

جهت اطلاعات بیشتر در مورد دعوت مبارک سید احمد الحسن عليه السلام

لطفاً از وبسایت ما بازدید فرمایید:

<http://almahdyoon.co>

<http://almahdyoon.co/ir>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليما

خداوند می فرماید: ﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾، (هر گاه پیامبری چیزی را که خوشایند شما نبود برای تان آورد کبر و رزیدید گروهی را دروغ گو خواندید و گروهی را کشتید).^(۱)

در کتاب غیبت شیخ بزرگوار محمد بن ابراهیم رحمته الله در باب هفدهم، باب آنچه قائم عليه السلام با جهل شدید مردم مواجه می گردد، چنین آمده است: مفضل بن یسار گوید از امام صادق عليه السلام شنیدم که فرمودند: (إن قائمنا إذا قام استقبل من جهلة الناس اشد مما استقبله رسول الله صلى الله عليه وآله من الجاهلية. فقيل له: كيف ذلك؟ فقال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله أتى الناس و هم يعبدون الحجارة و الصخور و العيدان و الخشب المنحوتة و ان قائمنا إذا قام أتى الناس كلهم يتأولون عليه كتاب الله، و يحتج عليه به و يقاتلونه عليه، أما والله ليدخلن عليهم عدله جوف بيوتهم كما يدخل الحر و القر)، (زمانی که قائم ما ظهور کند با مردم نادانی شدیدتر از زمان پیامبر صلى الله عليه وآله در عهد جاهلیت مواجه می شود. به ایشان عرض کردند: آن زمان چگونه است؟ فرمود: زمانی که رسول الله صلى الله عليه وآله مبعوث شد مردم سنگ و صخره ها و چوب های بلند و تراشیده شده را پرستش می کردند، اما زمانی که حضرت قائم عليه السلام ظهور کند با کسانی مواجه می شود که قرآن را بر او تأویل می کنند و با کتاب خدا بر او احتجاج می کنند و با امام می جنگند و به خداوند سوگند عدل امام در داخل خانه هایشان راه می یابد چنان که گرما و سرما راه می یابند). مدتی قبل، کتابی تحت عنوان (پاسخی به متشابهات) منتشر شده و اصلاً نام نویسنده در آن درج نشده بلکه تنها به ذکر (مؤسسه ی فرهنگی دفتر سید شهید در عفاک) بر جلد آن، بسنده کرده اما بعد از مدتی دیدم که همین اسم هم از جلد کتاب حذف شده و دلیل حذفش را متوجه نشدم!!!

بعد از مطالعه و خواندن آن تنها نوشته‌های انشائی یافتیم و مفهومی جز تصورات و افکار گمراه کننده در آن ندیدیم و هیچ ارتباطی با معرفت و منطق نداشته است. نخواستیم پاسخی به آن داده باشیم بلکه تنها به همین کفایت کردم که برخی مردم را نسبت به خطائی که در آن حاصل شده هوشیار سازم، شاید که صاحبش به اشتباهش پی ببرد، اما آنچه مرا وادار به نوشتن جوابیه به او کرد، برخی از جاهلان است که این کتاب را علم کردند و به تعبیرشان این کتاب را جوابیه‌ای شمردند بر آنچه سید احمد الحسن (علیه السلام) وصی و فرستاده‌ی امام مهدی (علیه السلام) در اسرار امام مهدی یعنی تفسیر برخی متشابهات قرآن کریم مطرح کرده، و تمام علمای و فقهای مسلمان و هم‌فکران‌شان را به چالش فراخوانده تا مانند آن بیاورند یا جوابی بر آن بنویسند ولو با دو یا سه مسئله اما به شرطی که پاسخ‌شان علمی باشد، و گمان کنم کسی مخالف این شرط نیست مگر باطل خواه.

من در این جوابیه نمی‌خواهم روش نویسنده در پیچاندن آیات قرآن کریم طبق هوی و هوس یا (یاوه‌گوئی‌های عقلی) را دنبال کنم بلکه این امری است که اهل بیت (علیهم السلام) به شدت ما را از آن نهی کردند و روایات وارده در این مجال بسیارند و تنها به یک روایت برای حق طلب بسنده می‌کنم.

عن أبي عبد الله (علیه السلام) قال: (يا أبا حنيفة، تعرف كتاب الله حق معرفة وتعرف الناسخ والمنسوخ؟ قال: نعم، قال: يا أبا حنيفة، لقد ادعيت علماء، ويلك ما جعل الله ذلك إلا عند أهل الكتاب الذين أنزل عليهم، ويلك ولا هو إلا عند الخاص من ذرية نبينا ﷺ، ما ورثك الله من كتابه حرفاً فإن كنت كما تقول ولست كما تقول...).

امام صادق (علیه السلام) در حدیثی طولانی در احتجاج با ابی‌حنفیه، فرمودند: ای ابوحنفیه آیا کتاب خدا را به حق معرفت می‌شناسی و ناسخ و منسوخ آن را می‌دانی؟ گفت: آری. فرمودند: (ای ابوحنفیه ادعای علم کردی، وای بر تو. خداوند آن علم را نزد هیچ احدی جز اهل کتاب که بر آنان نازل شد قرار نداده است، وای بر تو! آن نزد کسی نیست جز مخصوص ذریه‌ی پیامبران ﷺ و خداوند یک حرف از کتاب را برای تو به ارث قرار نداده، همان طور که ادعای می‌کنی و قطعاً این گونه نخواهی بود...)^(۲)

در آخر می‌گویم: بار الهی ما را از مدافعان کتابت و اهل بیت (علیهم‌السلام) قرار ده، و در پاسخ آنچه در کتاب وارد شده، با استناد بر کتاب خدا و سنت رسول الله و اهل بیتش (علیهم‌السلام) خواهم پرداخت.

با نام و یاد خداوند آغاز می‌کنیم تا آنچه از مغالطه کاری‌هایی که در آن کتاب آمده را روشن کنیم، و این‌ها را نمی‌توانیم حمل بر جهل انسان بکنیم، بلکه غرض او گمراهی مردم از راه راست بوده، و نمونه‌ای از این مغالطه کارها در صفحات ذیل می‌یابید.

نخستین متنی که مطالعه کردیم در ص ۳-۲ کتاب است: (... اشکالات علمی بزرگی یافتیم که به قرآن کریم و اهل بیت (علیهم‌السلام) اهانت کرده و به مفهوم عصمت به شکل عام بدگویی شدیدی شده، به اضافی وجود خلط بزرگ بین ظاهر و باطن و مطرح کردن تعدادی از مفاهیم باطنی به صورت غیر دقیق...). کلامش تا این‌جا به پایان رسید.

می‌گویم: این اهانت بزرگ چیست؟ و آیا برای اثبات کلام خود، فقط یک دلیل از کتاب خدا و سنت رسولش (ﷺ) داری؟

﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّابَ الَّذِينَ مِنَ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾، (بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برای‌شان نیامده است کسانی [هم] که پیش از آنان بودند همین گونه [پیامبران‌شان را] تکذیب کردند پس بنگر که فرجام ستم‌گران چگونه بوده است).^(۳)

احاطه یا معرفت به جزئی از باطن قرآن را از کجا آورده که می‌گوید خلط بزرگی میان ظاهر و باطن یافتیم؟ یا معانی باطنی مطرح شده دقیق نیست، و امام صادق (علیه‌السلام) به ابی‌حفصیه و امثالش می‌فرماید که خداوند هرگز حرفی از کتاب خود را برای او به ارث نگذاشته بلکه آن میراث، مخصوص آل محمد (علیهم‌السلام) است.

سید احمد الحسن (علیه‌السلام) این علم را، از سوی امام مهدی (علیه‌السلام) آورده و هرگز به شخصه مدعی آن نشده است. تو این علم را از کجا آوردی؟ آیا این از اساتید شما، اربابان سلوک منحرف، که شهید صدر (رحمته‌الله) آنان را فاسق خوانده و نمی‌شان کرده است؟ در حالی که از

گمراهی خود دست بر نمی دارند!

حمد و سپاس خداوندی که ما را از دست او و امثال وی نجات داده و ما را با بصیرت بر امر خود قرار داد.

در صفحه ۴ می گوید: (... برای نویسنده، شایسته بود که درک کند، این حادثه بعد از این که ابراهیم (علیه السلام) ملکوت آسمانها و زمین را مشاهده کرد و از مؤمنان گشت، اتفاق افتاد. و شکی نیست که او را از اشتباه مصون می دارد که ملزم به معانی عالی مثل مقام ربوبیت و الوهیت نیست و وقوع سه بار او در این شبهه، در یک روز به طور حتمی او را از یقین ملکوتی خارج می سازد بلکه او را از ایمان خارج می سازد و اگر بر آن اصرار ورزد، چه بسا او را از دینش خارج گرداند...). پایان سخن.

می گویم: همانا خداوند متعال در کتاب خویش به جایز بودن اشتباه انبیاء (علیهم السلام) اشاره کرده، اما این اشتباه به معنای گمراهی اُمت به سبب پیروی از اشتباه انبیاء (علیهم السلام) نمی باشد؛ زیرا خداوند و لّی و سرپرست عصمت شان بوده و حقیقت امر را برای شان آشکار می سازد. برخی نمونه ها را ذکر خواهم کرد:

- داستان حضرت موسی (علیه السلام)، در میقات با خداوند، هفتاد نفر از اصحابش را انتخاب کرد، افرادی که لحظه ای به ایمان شان شک نداشت، اما نفاق شان هنگامی پدیدار گشت که رؤیت آشکار خداوند را طلب کردند.^(۴)

- قصه ی یونس نبی (علیه السلام) هنگامی که قوم خود را ترک کرد و ماهی او را بلعید.

- داستان ملاقات حضرت موسی (علیه السلام)، با بنده ی صالح (علیه السلام).

اما برای ملائکه که طبق قرآن کریم، بندگان مُکرم بوده و خطائی از ایشان سر نمی زند اما باز دچار اشتباه شدند. لذا به معراج رسول الله ﷺ رجوع می کنیم آن هنگام که ملائکه نور رسول الله ﷺ را دیدند که از اطراف آسمانها پرتو افشانی می کند، گفتند: (سبوح قدوس ربنا و رب الملائکه و الروح، سبقت رحمتک غضبک، فصاح جبرائیل الله اکبر، أربع. فقالت الملائکه: ما اشبه هذا النور بنور ربنا القدوس! فقال: هذا محمد خاتم الأنبياء...)، (منزه و مقدس

است پروردگار ما و پروردگار ملائکه و روح؛ رحمت بر غضبت پیشی گرفته. پس جبرائیل فریاد زد: الله اکبر و آن را چهار مرتبه تکرار کرد. سپس ملائکه گفتند: این نور چه قدر به نور پروردگار ما شبیه است! جبرائیل فرمود: این محمد خاتم انبیاست...).

ای خواننده‌ی عزیز به دلیل و علت اقامه‌ی اذان در بحار الأنوار، و نیز حدیث نورانی و چگونگی مشتبه شدن نور محمد و آل محمد (علیهم السلام) بر ملائکه مبنی بر این که نور خداوند سبحان بوده، مراجعه کن. ملائکه در ملکوت سکونت گزیده‌اند و بر حسب آن چه تعبیر کردی در یقین ملکوتی هستند. ملاحظه کن که چگونه دچار اشتباه شدند.

اما این رؤیت بعد از یقین حاصل گشته یعنی بعد از این که ابراهیم خلیل به ملکوت آسمان‌ها عروج کرده لذا آن رؤیت ملکوتی بوده که امکان انکارش وجود ندارد بلکه دلیل در موردش قاطع و محکم است.

در تفسیر قمی روایت شده: از امام صادق (علیه السلام) در مورد فرموده‌ی ابراهیم نبی (این پروردگار من است) سؤال شد، در این فرموده، به خدای خود شرک ورزیده است؟ حضرت فرمودند: (لا، من قال هذا اليوم فهو مشرک، و لم یکن من ابراهیم شرک، و إنما کان فی طلب ربه و هو من غیره شرک)، (خیر، چه کسی گفته که او در این روز مشرک بوده، و از ابراهیم شرکی سر نزده، در حالی که او در طلب پروردگارش بوده و اگر غیر از این بوده شرک است).^(۵)

بحثی که سید (علیه السلام) بدان پرداخته‌اند یک بحث روحی ملکوتی بوده، نه مربوط به این عالم همان‌طور که چنین متوهم شده یا می‌خواهد دیگری را چنین متوهم کند؛ زیرا خداوند پرده‌ی ملکوت را برای ابراهیم (علیه السلام) کنار زد و بعضی از نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید.

و اگر مربوط به عالم جسمانی بود، آنچه از سوی ابراهیم (علیه السلام) یا غیر او، صادر می‌گشت، بی‌تردید کفر محسوب می‌شد و این چیزیست که کلام معصوم به وضوح بدان تصریح می‌کند؛ زیرا حق طلب که بعد از ابراهیم (علیه السلام) در جستجوی پروردگارش با بحث روحی برخیزد، به منزله‌ی ابراهیم (علیه السلام) می‌باشد و ابراهیم (علیه السلام) آن را در عالم جسمانی برای

مؤاخذه‌ی قوم خود که اجرام آسمانی را پرستش می‌کردند، تکرار و به تصویر کشیدند؛ زیرا او حقیقت خورشید و ماه و ستارگان را می‌دانست.

و این فرد ناشناس در کتاب خود صفحه ۵ می‌گوید: (...در این‌جا گفته شده: از کلام نویسنده آشکار می‌شود که ابراهیم (علیه السلام)، حقایق اهل بیت (علیهم السلام) و مبدأ و انتهای‌شان (فرموده‌های‌شان) را می‌داند و این با تأکید، به معنای احاطه‌ی ملکوتی بر اهل بیت (علیهم السلام) است، و این مفهوم مخالف فرموده‌ی رسول الله ﷺ است که فرمودند: ای علی، کسی جز من و تو، خدا را نشناخته است و مرا، کسی جز خدا و تو نشناخته و تو را، کسی جز من و خدا نشناخته است... پس مبدأ یا بهتر بگوییم به ظاهر لغت همان آغاز و پایان است و در بین‌شان تمام حقیقت منحصر شده است...). کلامش به پایان رسید.

می‌گوییم: گفته‌ی او، افترای محض است و سید احمد الحسن (علیه السلام) هرگز چنین فرموده، ابراهیم نبی (علیه السلام) هرگز به معرفت تام محمد و علی (علیهم السلام) دست نیافته، بلکه خداوند برای او تمییزشان داد و به او شناساند که ایشان نیز به سبب وجود شائبه در صفحه‌ی وجودی هر مخلوق، مخلوق هستند و نه ارباب. و اگر نور مطلق و بی‌ظلمت بودند بی‌تردید خدای مطلق می‌شدند، همان‌طور که از اهل بیت عصمت (علیهم السلام) روایت است که خداوند نور مطلق است و در او ظلمت راه ندارد و این صفت، مخصوص خداست و کسی غیر از او با آن توصیف نمی‌شود و برای هر مخلوقی بر حسب نفسش، شائبه‌ای از ظلمت می‌باشد.

اضافه می‌کنم، اگر تو به خورشید یا ماه بنگری، خواهی دانست که شدت نور خورشید از ماه بیشتر و خورشید از ماه بزرگ‌تر است اما بدان معنا نیست که نظاره‌گر به آن دو، به تمام اسرارشان آگاه است، مثلاً خورشید و ماه از چه نوع موادی آفریده شده‌اند و کدام یک قبل از دیگری آفریده شده و چه وقت آفریده شده... و دیگر جزئیات دقیق. بنا بر این معرفت و شناخت منتهی به اهل بیت (علیهم السلام) یک معرفت کلی و تامه است، اما انسان عاقل به عدم وجود معرفت جزئی اعتقاد ندارد؛ زیرا اگر آن معرفت نبود نمی‌توانستیم بدانیم که آن‌ها (علیهم السلام) فاضل‌ترین خلق و طاعت‌شان واجب است و این امر بر انسان عاقل پوشیده نیست.

اما گفته‌ی تو که انوار محمد ﷺ و علی (علیه السلام) و آل ایشان (علیهم السلام) خاموش نمی‌شوند بلکه انوار جاودان هستند. در این مورد خلافتی نیست اما گویا او فرق بین زوال و وجود شائبه‌ی

عدم را نمی‌داند و این مضحک است، لذا سخن‌مان در این باره به صورت دقیق در کتاب متشابهاً موجود است، اما او بد متوجه شده پس بر مبنای اشتباه پاسخ داده است. عالم ماده دارای قوانین خاص خود است و با قوانین عالم ملکوت فرق دارد، لذا اُفول در عالم ملکوت به معنای: بازگشت به منیت و ذاتی‌ست که از نیستی و عدم خلق شده یا تشکیل شائبه‌ی ظلمت در نفس انسان و مانند اُفول در عالم ماده که با زوال و نابودی برابری می‌کند، نیست. نمی‌دانم آیا این (رد کننده‌ی خدا و رسولش) معنای کلام سید احمد را درک کرده یا متوجه کلام ایشان نشده است؟! کلام

ص ۶: (... اما فرموده‌ی ابراهیم: ﴿لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ﴾، (غروب‌کنندگان را دوست ندارم).^(۶) اگر بر حسب فهم نویسنده مقصود محمد (ص) و علی و مهدی (علیهم‌السلام) بوده باشند مصیبت بزرگی‌ست، و بعد از این که ابراهیم (علیه‌السلام) دانست که این... کلامش پایان می‌یابد.

می‌گویم: مصیبت بزرگ، برداشت منفی و اشتباه او از کلام سید احمد الحسن (علیه‌السلام) است در حالی که ایشان هرگز چنین نفرموده‌اند و علاوه بر آن، قرآن را بر اساس هوی و هوسش تفسیر می‌کند، کدام یک از ما دوست دارد که اله‌اش مخلوق باشد هر چند که این مخلوق صاحب درجه و شأن و منزلت باشد، ابراهیم (علیه‌السلام) آن صفتی که به محمد (ص) و علی و مهدی (علیهم‌السلام) متوهم شدند را دوست ندارد و در حد آنان نبوده و آن یک صفت الوهیت است و این متن کلام سید احمد (علیه‌السلام) است، لطفاً مراجعه شود.

اما این اغراق بوده، بهتان پس از بهتانی دیگر بر اهل بیت نبوت ائمه و مهدیین (علیهم‌السلام) می‌بندند و این امر همواره استمرار داشته و باعث دشمن‌ستیزی در هر زمان و مکان شده. و انا لله و انا الیه راجعون.

ص ۸-۱۰: نویسنده این کلام سید احمد الحسن (علیه‌السلام) را نقل قول می‌کند: (سه نام موجود در بسمله (الله، رحمن و رحیم) در لاهوت یا ذات الهی، ارکان اسم اعظم اعظم اعظم (هو) هستند و سه نام، شهر کمالات الهی (الله) می‌باشند ظاهر و باطن دروازه، رحمن و رحیم هستند و این سه نام در میان خلق (الله، رحمن و رحیم)، محمد و علی و فاطمه (علیهم‌السلام) می‌باشند... محمد

از سوی خداوند است و اوست کتاب خداوند بلکه او خدا در خلق است و علی و فاطمه از رحمت خدا هستند، لذا رحمن و رحیم می‌باشند).

به دنبال کلام سید، می‌گویید: (در این جا گفته می‌شود که رسول الله ﷺ، در بیش از یک موضع ثابت کرده که او بنده‌ی خدا و رسولش است و از مقام الوهیت به دور است... اما گفته‌اش (محمد کتاب خداست) این با کلام امیر المؤمنین (من قرآن ناطق هستم) منافات دارد و مقام رسول الله از آن بالاتر است اما گفته‌اش (بلکه او خدای در خلق است) یعنی محمد ﷺ، خدا است و این معنای باطنی ناقص است و اگر چنین ذکر شده با مطرح کردن شبهه‌ی مستحکم به خداوند، به سوی کفر سوق می‌دهد...). کلامش به پایان می‌رسد.

می‌گویم: گویا این نویسنده‌ی مجهول معروف، هرگز کلام اهل بیت (علیهم السلام) را نخوانده و فرق بین تجافی و تجلی را نمی‌داند. تجافی: یعنی زوال یک چیز از مکانش و حلول آن در مکان دیگر است و اگر این را به خدا نسبت دادی کفر است.

اما تجلی: آن ظهور یک چیز در یک مکان است مثل تجلی صورت در آینه، اصل چهره به آینه منتقل نشده بلکه در آینه ظهور و متجلی گشته و وجود هم دارای یک قابلیت در انعکاس خود به مقدار پاکیش از کدر می‌باشد و گفته‌ی تجلی نیز بر اساس روایت اهل بیت (علیهم السلام) جایز بوده: (إن الله تجلی لكم فی القرآن)، (همانا خداوند در قرآن برای شما متجلی شده است).

و نیز روایت شده: (نحن وجه الله، و نحن عین الله فی خلقه، و یده المبسوطة بالرحمة علی عباده)، (ما وجه خداوندیم و ما چشم خدا در میان خلق و دست گشاده‌ی او به رحمت بر بندگانش هستیم).^(۷)

تمام علماء بدون استثناء بر گفته‌ی تجلی متفق هستند و فرموده‌ی سید احمد الحسن (علیه السلام) که محمد، خدای در خلق است، یعنی تجلی خدا در خلق نه تجافی! و این حقیقتی است که جملات سید در بیشتر مواضع و موارد در کتب‌شان بدان اشاره کرده و همان‌طور که اخبار اهل بیت (علیهم السلام) بدان خبر دادند. من در این جا می‌پرسم که معنای فرموده‌ی معصوم در دعای سمات چیست: (و بطلعتک فی ساعیر و ظهورک فی جبل فاران)، (به تجلیت در ساعیر و ظهورت در

کوه فاران).

اگر بگوئیم که این ظهور، ظهور تجافیست در حد ذات خود، کفر است و در حقیقت آن، محصور به تجلی ظهور است. تجلی خدا در ساعیر به واسطه‌ی عیسی (علیه السلام) و ظهورش در کوه فاران (مکه) به واسطه‌ی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، و فرموده‌ی امام حسین (علیه السلام) در دعای خویش که فرمودند: (إلهی بک عرفتک)، (خدایا تو را به واسطه‌ی خودت شناختم). یعنی با تجلی و ظهورت در خلقت که ایشان محمد است. و همچنین فرموده‌ی ایشان (علیه السلام): (اعرف الله بالله)، (خدا را با خدا بشناس).^(۸) یعنی به واسطه‌ی تجلی و ظهور او در خلق.

اما گفته‌ی او مبنی بر این که محمد کتاب خدا، با کلام امیر المؤمنین (علیه السلام) من قرآن ناطق هستم منافات دارد، لذا به او و امثال او می‌گویم معنای آن فرموده که برایت ذکر کردم (خداوند در قرآن برای ما متجلی گشته) چیست؟ اهل بیت (علیهم السلام)، تجلی اسمای الهی و کتاب خدا هستند. اضافه می‌کنم که علی، نفس رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است، پس منافات آن کجاست؟

ص ۹: نویسنده، حدیث قدسی را روایت می‌کند: (یا أحمد لولاک لما خلقت الأفلاک و لولا علی لما خلقتک و لو لا فاطمة لما خلقتکما)، (ای احمد اگر تو نبودی افلاک را خلق نمی‌کردم و اگر علی نبود تو را خلق نمی‌کردم و اگر فاطمه نبود شما را خلق نمی‌کردم).^(۹) و کلام سید احمد الحسن (علیه السلام)، را نقل می‌کند: (... اگر علی نبود، محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، خلق نمی‌شد و اگر علی نبود، محمد شناخته نمی‌شد. او دروازه‌ایست که از آن عطاء و بخشش می‌شود)، در پاسخ به آن می‌گوید: (این‌جا گفته می‌شود که حدیث قدسی به ارتباط خلقت محمد در گرو وجود علی اشاره می‌کند در حالی که نویسنده می‌گوید: معرفت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را در گرو وجود علی مربوط می‌سازد و معلوم است که اصل خلق ارتباطی با معرفت ندارد...). کلامش پایان می‌یابد.

می‌گویم: نویسنده، این معلومات را از کجا آورده در حالی که از ظاهر دنیا جز اندک را نمی‌داند و من او را به این حدیث قدسی بلند مرتبه فرا می‌خوانم: (کنت کنزاً مخفياً فأحببت أن

۸. بحار الأنوار: ج ۱۰۸ ص ۴۴.

۹. مستدرک سفینه البحار: ج ۳ ص ۱۶۸.

اعرف، فخلقت الخلق لكي اعرف)، (گنج پنهانی بودم و دوست داشتم شناخته شوم پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم).^(۱۰)

پس بعد از این حدیث قدسی چه باید بگوید و چگونه اصل خلقت را به معرفت مربوط سازد یا این حدیث نزد تو غیر صحیح بوده و راویانش چنین و چنان هستند؟!

ص ۱۱-۱۰: نویسنده در شرح حروف مقطعه در قرآن کریم (الف لام میم) در خصوص فرموده‌ی سید احمد الحسن (علیه السلام): (و محمد ﷺ، ماه کامل و علی و فاطمه (علیها السلام)، ماه نیمه هستند). می‌گوید: (اگر گفته‌ی نویسنده در (ص ۲) را جمع‌بندی کنیم، اختلاف بزرگی در رؤیت نویسنده دیده می‌شود، بین خورشید و ماه کاملاً فرق است و خداوند می‌فرماید: **الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ**)، (خورشید و ماه بر حسابی [روان] اند). چگونه ممکن است رسول الله ﷺ در ص ۲، خورشید باشد و در ص ۱۷، ماه کامل... اما گفته‌ی او که: علی، ماه شبیه به قرص کامل ماه است. در آن، نوعی نقص برای مقام امیر المؤمنین (علیه السلام) است در حالی که آن کامل می‌باشد...). کلامش پایان می‌یابد.

می‌گویم: از او خواهش می‌کنم که آن چه را خوانده، بار دیگر بخواند. سید احمد الحسن (علیه السلام) هرگز نفرموده که کلمه‌ای از قرآن از رسول الله ﷺ است، بلکه فرموده منزلت رسول الله ﷺ، به منزله‌ی ماه کامل است و علی و فاطمه (علیها السلام) به منزله‌ی ماه نیمه کامل نسبت به رسول الله ﷺ هستند و این نزد عاقلان خلاف نیست.

از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت شده که یکی از ایشان پرسیده: آیا شما از محمد ﷺ با فضیلت‌تر هستید؟ فرمودند: (وای بر تو! همانا من بنده‌ای از بندگان محمد ﷺ هستم).^(۱۱) پس وجه ناقصی که ذکر کرده کجاست؟ علاوه بر آن، حمل تمام معانی قرآن کریم بر یک مصداق، امکان‌پذیر نیست و اگر چنین کنی به مذهب اهل سنت رفته که گفتند (عبوس و روی گردان شده) مقصود رسول الله ﷺ است، و او مخاطب این آیه است و این به دور از سرور کائنات است.

۱۰. بحار الأنوار: ج ۸۴ ص ۱۹۹.

۱۱. الکافی: ج ۱ ص ۹۰.

شایسته است به او بگویم: (خدا رحمت کند آن بنده‌ای که قدر خود را بداند) ای نادان تو را چه به اسرار و رموز و معانی بزرگ و این اعتراض‌ها به اهل بیت؟! اما نتیجه‌گیری که خودت از خلال تفسیر سید احمد الحسن (علیه السلام)، با تساوی علی و فاطمه (علیها السلام)، در معرفت، به دست آوردی این نتیجه‌گیری تو از فرموده‌ی رسول الله ﷺ است که اگر علی نبود، همسر با کفایتی برای فاطمه وجود نداشت. یا حسین از من است و من از حسین هستم و فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾، (و نفس‌هایمان و نفس‌هایتان).^(۱۲) آیا تساوی جایگاه رسول الله و علی (علیهما السلام) از آن نتیجه می‌شود، و در غیر این صورت چیست؟!

ص ۱۲: نویسنده می‌گوید: (أجزی به ... الصوم) صحیح نیست و صحیحش أُجزی به است و در اینجا گفته می‌شود: تا به اینجا، طرح‌های سید شهید هستند و در ص ۱۹ می‌گوید: حاصلش این است که خداوند خود جزاء و پاداش روزه‌دار است و در اینجا گفته می‌شود: چگونه ممکن است فاعل، هم مفعول و هم مجزی جزاء باشد، و چگونه می‌تواند درست باشد در حالی که هم صاحب عمل و هم امرکننده به آن در ذات یک وقت باشند. اما ممکن است به دلیلی برای این گفته باشد...). کلامش به پایان می‌رسد.

می‌گویم: مقصود از این روزه‌داری، روزه‌داری بر منیت و غرور است گر چه نسبت به آن غافلیم. اگر جزاء و پاداش روزه‌دار، همان ثواب و تقدیر از سوی خداوند باشد، لذا آن خصوصیتی که این عمل را از سائر اعمال متمایز و منفرد می‌کند چیست؟ آری خداوند جزاء و پاداش است؛ زیرا روزه‌داری و بر حسب آن چه سید احمد الحسن (علیه السلام) فرمودند: (این که انسان از مردم وحشت داشته باشد و تنها با خداوند سبحان مأنوس باشد).

سپس می‌گویم: پاسخ به این فرموده‌ی امام صادق (علیه السلام) چیست که فرمودند: (إن استطعت أن لا تأکل إلا الله فأفعل)، (اگر توانستی چیزی جز خدا نخوری، پس چنین کن)؟!

ص ۱۲: می‌گوید: (ابلیس از جنیان است اما به سبب عبادتش، ارتقاء یافته و از ملائکه گردید پس جنیان نیز به سبب عبادت خداوند ارتقاء یافته و به ملائکه تبدیل می‌شوند و در اینجا گفته می‌شود... این امری است که برای ابلیس قبل از سرپیچی حاصل گشت. جز این که

به نظر نویسنده در معنای خارجی به فرشته تبدیل شود و این غیر منطقی بوده و هرگز کسی چنین نگفته...). کلامش به پایان می‌رسد.

می‌گویم: متن کلام سید احمد الحسن (علیه السلام) که قسمتی از آن را نقل کردی و قسمت دیگرش را تحریف کردی را نقل می‌کنم: (به همین سبب قرآن کریم، از ابلیس به عنوان ملکی از ملائکه یاد می‌کند و در جای دیگر به عنوان جن، و امیر المؤمنین (علیه السلام) در خطبه عاصمه‌ی خویش از او به عنوان ملک یاد می‌کند. و هر دو تعبیر، قبل از امرش به سجود در برابر آدم (علیه السلام)، به اعتبار نظر به آنچه ابلیس بدان رسید و به اعتبار اصل ابلیس، صحیح بودند). کلام سید تا به این‌جا به پایان می‌رسد، لذا این تصویری که نقل کردی کجاست؟! شکایت‌م را نزد خدا می‌برم.

ص ۱۳: نویسنده بعد از فرموده‌ی سید احمد الحسن (علیه السلام): (بوسیدن دست علمای دین جایز نیست و بوسیدن دست کسی جز نبی یا وصی، طبق فرموده‌ی امام صادق (علیه السلام) جایز نیست).

او می‌گوید: (در این‌جا گفته می‌شود... چگونه نویسنده جایز دانسته بگوید تنها بوسیدن دست نبی یا وصی جایز است، اگر حدیث رسول الله ﷺ را خوانده باشد).

می‌گویم: سبحان الله این نویسنده کیست که حتی کلام امام صادق (علیه السلام) را رد می‌کند و خودش احتمال صحت روایت امام (علیه السلام) را وارد کرده؟! آیا در قواعد عقلی‌شان معروف نیست که هر گاه احتمال به میان آید، استدلال باطل می‌شود؟! لذا استدلالش باطل است.

لازم به ذکر است که سیاق حدیث که از رسول الله ﷺ وارد کرده بیان‌گر این است که رسول الله ﷺ در معرض بیان تجویز این عمل یا عدم تجویز آن یا محلس نبوده و در خور شخص پرسش‌گر نبود و حدیث بر نمی‌آید از آن فرد از این عمل دلالت داشته؛ زیرا از مظاهر جاهلیت بوده و رسول به نیت او آگاه بود.

ص ۱۴: نویسنده کلام سید احمد الحسن (علیه السلام) را نقل قول می‌کند: (توصیف شده به عمل شیطان، آن قبطنی است که موسی (علیه السلام) او را کشت به اعتبار این که او ساخته‌ی شیطان است...).

پس از آن او می‌گوید: (در این جا گفته می‌شود: معروف است که تمام بشر خلق و آفریده‌ی خدا هستند و اوست خالق و آفریننده‌ی یگانه اما این که شیطان آفریننده یا خالق باشد، این امری... چگونه نویسنده جایز دانسته که او را با وجود این ضعفش، خالق و آفریدگار قرار دهد؟) کلامش به پایان می‌رسد.

می‌گویم: این همه بهتان و تحریف کلام آل محمد، بس است. سید احمد الحسن (علیه السلام) فرموده که شیطان، خالق آن کافر یا غیر او است و مقصود سید اصلاً چیز دیگری است. آیا آن آدمین حدیث معصوم را نخوانده: (نحن صنائع الله و الخلق من بعد صنائعا)، (ما آفریده‌ی دست خدا هستیم و بعد از آن، خلق صنایع ماست).^(۱۳)

آیا خواننده جایی خوانده که اهل بیت (علیهم السلام)، خالق هستند یا مثلاً فرموده‌ی خداوند متعال آن هنگام که پسر عاق شده‌ی نوح را به (ناصالح و ناخلف) توصیف می‌کند و هم‌چنین فرموده‌اش به موسی (علیه السلام) (و تو را برای خود آفریدم).

معلوم است که خداوند خالق و آفریننده‌ی تمام مخلوقات است و موسی (علیه السلام) را از غیر، مختص گردانید؛ زیرا خداوند او را برگزید و به او تعلیم و تربیت داد سپس موسی (علیه السلام) را ولی و فرمانده‌ای برای خلق قرار داد و قبطنی کافر نیز برای خود از فرعون و شیطان، اولیائی را برگرفت و آلت دست آن‌ها گردید. و حتی خود ما هم در لفظ عامیانه آن را به کار می‌گیریم، مثلاً می‌گوئیم که فلانی دست‌نشانده‌ی استعمار است و فلانی مهره‌ی صهیونیسم است، پس آیا مقصودمان این بوده که استعمار و صهیونیسم آن‌ها را خلق کردند و خالق آن‌ها هستند؟! پناه بر خدا.

ص ۱۶-۱۴: نویسنده، فرموده‌ی سید احمد الحسن (علیه السلام) را نقل قول می‌کند: (مبنی بر آنچه تقدیم شد. اسرائیل یعنی یعقوب اما در حقیقت اسرائیل به معنای بنده‌ی خداست و مقصود محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است و بنی اسرائیل، آل محمد (علیهم السلام) هستند).

سپس می‌گوید: (گفته می‌شود... از تمام این مقطع‌ها و آیات قرآن کریم ممکن است به

نتیجه‌ی قطعی برسیم که اسرائیل، یعقوب (علیه السلام) است، معنائی ندارد؛ زیرا موسی (علیه السلام) از فرعون می‌طلبد که به همراه او بنی محمد (طبق ادعای نویسنده) را ارسال کند علاوه بر آن، این اسم برای رسول الله (صلی الله علیه و آله) به رفعت و نزدیکی او به خداوند نمی‌افزاید و نام محمد (صلی الله علیه و آله) در عالم پیدایش از اسرائیل کامل‌تر است). کلامش به پایان می‌رسد.

می‌گوییم: این اعتراض و رد در حقیقت رد و اعتراض به رسول الله (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت عصمت (علیهم السلام) است، جایی که از رسول الله (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمودند: (أنا عبدالله اسمي أحمد، وأنا عبدالله اسمي إسرائيل، فما أمره فقد أمرني، وما عناه فقد عناي)، (نامم احمد و من عبدالله هستم. نامم اسرائیل است و هر آنچه که او را بدان امر نموده مرا نیز امر کرده است، و هر آنچه او را اشاره کرده مرا نیز اشاره کرده است).^(۱۴)

در تفسیر عیاشی روایت شده: هارون بن محمد گوید: از امام صادق (علیه السلام) در مورد فرموده‌ی خداوند متعال پرسیدم: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾، فرمودند: (آن مخصوص ماست).^(۱۵)

و هم‌چنین از محمد بن علی روایت شده که گوید: از امام صادق (علیه السلام) در مورد فرموده‌ی خداوند متعال پرسیدم: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾، فرمودند: (آن خاص آل محمد (علیهم السلام) می‌باشد).^(۱۶) و در راستای این معنا، روایات بسیار ذکر شده که همین آیه برای حق طلب کافی است. شایسته است که فرموده‌ی خداوند متعال در سوره‌ی بقره را ذکر کنم:

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾، (ای فرزندان اسرائیل از نعمت‌هایم که بر شما ارزانی داشتم و [از] این که من شما را بر جهانیان برتری دادم یاد کنید).^(۱۷)

معلوم است که محمد و آل محمد بر تمام جهانیان برتری دارند و نه فرزندان یعقوب و نه غیر ایشان از اولین و آخرین، به درجه‌ی ایشان نمی‌رسند و این نعمت، برتری و فضیلت و تسلط بر

۱۴. تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۴۴

۱۵. بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۳۹۷.

۱۶. تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۴۴.

۱۷. البقرة: ۴۷.

تمام عوالم است و نیز به معنای شیعه‌ی آل محمد علیهم‌السلام به کار می‌رود هر چند که برخی از شیعیان منحرف بیشترشان از نصرت و یاری امیر المؤمنین علیه‌السلام امتناع ورزیدند تا جایی که از خداوند خواست که آنان را با قومی بهتر از آنان تغییر دهد و نیز به قتل امام حسین علیه‌السلام و اهل بیتش و اصحابش در رکاب طاغوتیان عصرشان، یزید (لع) کمر همت بستند و به علت جهل و نادانی‌شان در یک سنگر به همراه دجال و سفیانی با امام مهدی علیه‌السلام مبارزه خواهند کرد.

ص ۱۸-۱۶: در شرح آیه: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّةً وَيْلًا وَلَتُعْلَنَ عَلْوًا كَبِيرًا * فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا * ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا * إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَيَلِدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا﴾، (و در کتاب آسمانی [شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواید خاست * پس آن‌گاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرا رسد بندگان از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌گماریم تا میان خانه‌ها [یتان برای قتل و غارت شما] به جستجو در آیند و این تهدید تحقق یافتنی است * پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می‌کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می‌دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم * اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید به خود [بد نموده‌اید] و چون تهدید آخر فرا رسد [بیابند] تا شما را اندوه‌گین کنند و در معبد [تان] چنان که بار اول داخل شدند [به زور] در آیند و بر هر چه دست یافتند یک‌سره [آن را] نابود کنند).^(۱۸)

نقل قول سید احمد الحسن علیه‌السلام: (برخی آیات در مورد بنی اسرائیل در خصوص مسلمانانی که به محمد و آل محمد علیهم‌السلام ظلم کردند، است).

می‌گوید: (گفته می‌شود: تاریخ برتری و تعالی بنی اسرائیل را، قبل از بعثت نبوی و قبل از شناخت آل محمد علیهم‌السلام اثبات کرده است... اما گفته‌اش: در خصوص مسلمانانی است که به محمد و آل محمد علیهم‌السلام ظلم کردند. در پاسخ به آن گفته می‌شود: در انطباق بنی اسرائیل با آل

محمد (علیه السلام) ، آنها را مورد تبدیل قرار داده‌ای و به این نقطه می‌رسیم که فساد از جانب آل محمد (علیهم السلام) برخاسته (و پاک و منزهداند) نه مسلمانان. مسلمانان خارج از بحث هستند، همان‌طور که بحث در خصوص آل محمد (علیهم السلام) می‌باشد...).

سپس کلام سید احمد الحسن (علیه السلام) را نقل می‌کند: (فساد اول این اُمت، قتل فاطمه و امیر المؤمنین (علیه السلام) و فساد دوم، قتل حسن و حسین (علیه السلام)...).

سپس می‌گوید: (می‌گویم: مناقشه در مورد این بحث، چند نکته دارد:

۱- قتل فاطمه و امیر المؤمنین (علیه السلام) دوست او نبود و یا در زمین برای قتل و سلطان بزرگ نبود همان‌طور که آیه به آن اشاره داشته، بلکه به شهادت رساندن حضرت فاطمه (علیها السلام) بر ایشان و بر نفس آنان و دشمنی علی بر غیر آنان است...

۲- و فرموده‌ی خداوند: ﴿فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ﴾، (تا میان خانه‌ها به جستجو در آیند)، یعنی این بندگان با فساد اول بنی اسرائیل برخورد می‌کنند و آن را بهبود می‌بخشند و بنا و دیار آنان را ویران می‌سازند...). پایان

ج- در پاسخ به این مغالطه‌گری، برخی ادله که بطلانش را بیان می‌کنند، ذکر می‌کنم.

الف- روزی از دنیا وجود نداشته که در آن محمد و آل محمد (علیهم السلام) شناخته نشوند، کلام ابو البشر به ایشان متوسل شده و خداوند از او درگذشت و خداوند ولایت ایشان را بر انبیاء و فرستادگان و ولایت ایشان بر اُمت‌های انبیاء و مرسلین عرضه داشت و همه انبیاء و رسولان و صالحین، برای حاجت‌روائی به آل محمد (علیهم السلام) متوسل می‌شدند، به کتاب قصص الأنبياء اثر جزائری مراجعه کن که آن را در کلام اهل بیت (علیهم السلام) به وضوح مشاهده خواهی کرد.

ب- این تفسیر برای این آیه (که نویسنده بر آن اعتراض کرده) بر زبان امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت شده و تو می‌توانی به تفسیر البرهان مراجعه کنی و خودت آن فرموده را بخوانی (هنگامی که برخی برادران بر تو اعتراض کردند) مبنی بر این‌که شیعه به تفسیر برهان اقرار نکرده. بلکه به تو می‌گویم که تفسیر برهان نزد شیعه یکی از معتبرترین کتب در لیست منابع اصلی قرار دارد. به مقدمه‌ی تفسیر منة المنن شهید صدر (رحمته الله) مراجعه کن؛ زیرا او در تفسیر

آیات قرآن کریم، از روایات اهل بیت (علیهم السلام) استفاده می‌کند و در نوشته‌هایش به رأی و نظرات شخصی اعتماد نمی‌کند و فعلاً به آن اعتراف نکرده اما نه در نزد شیعه بلکه نزد پیروان غیر مذهب اهل بیت نبوت و این تفسیر به مقدار اعتراض بر آن در کامل الزیارات جزء دوم نیز روایت شده. لطفاً مراجعه شود.

آیا فسادی که بنی اسرائیل انجام دادند یا مذمت وارده بر آنان در متون قرآن، همان مذمت در خصوص بنی اسرائیل بوده؟ اگر چنین بگویی، به راستی که کافر شده‌ای؛ زیرا انبیای بنی اسرائیل صاحب کرامت و منصوص العصمت هستند بلکه مذمت یا فساد جاری شده به سبب برخی شیعیان منحرف است که به اعتبارشان از اُمت‌های خاص زمان‌شان هستند و به ویژه افراد خاص یعنی شیعیان منحرف مخصوص محمد و اهل بیت (علیهم السلام) هستند؛ زیرا هر چه باشند از شیعه‌ی خاص آل محمد (علیهم السلام) به حساب می‌آیند.

او بلکه همه را که به مقوله‌ی او معتقدند، به چالش فرا می‌خوانم که عمر و اتباعش نسبت به قتل فاطمه (علیها السلام)، گریان و پشیمان شده‌اند، پس چگونه در قتل فاطمه و علی (علیهما السلام)، حسن و حسین (علیهما السلام) حاکم بزرگی دست نداشته در حالی که خلافت اسلامی قرن‌های بسیار یا در بیشتر نقاط کره‌ی زمین استمرار یافت (و در پایانش سلطنت امپراطوری فارس و بعد از آن امپراطوری روم گذشت).

شعاری که قائم (علیه السلام) بر می‌گیرد، شعار یا لئارات الحسین (علیه السلام) است و مصیبت بزرگ‌تر آن است که طفل شیر خوار حسین (علیه السلام) خارج می‌شود و نداء می‌دهد یا لئارات الحسین (علیه السلام) و هر کس تابع کلام اهل بیت (علیهم السلام) باشد آن را به وضوح مشاهده می‌کند.

ص ۱۹: اشکالات عامه:

اشکال اول:

مناقشه‌ی اول:

مفهوم رسالت با مفهوم سفارتی که بر ذکرش از جانب امام حجت (علیه السلام) در زمان غیبت صغری، متفق شده، اختلاف زیادی ندارد؛ سفرای چهارگانه واسطه (فرستاده) بین امام و مردم بودند و در پایان غیبت صغری، توقیع شریف از سوی ناحیه‌ی مقدسه مبنی بر انتهای سفارت

ظاهر شد و این که هر کس مدعی سفارت (رسالت) از سوی مهدی (علیه السلام)، قبل از صیحه و سفیانی شود، دروغ گوئی افتراء زننده است. لذا اگر با هم موافق باشیم که امت معتقد بر عدم حاصل شدن صیحه و سفیانی باشد پس این امر صحیح نمی باشد مگر با خروج توفیق شریف از سوی ناحیه‌ی مقدسه که توفیق اولی مبنی بر انتهای سفارت را منسوخ کند...). کلام وی به پایان رسید.

ج - در پاسخ به این مناقشه؛ در توفیق شریف هرگز وارد نشده که هر کس مدعی سفارت یا ارسال شود بلکه آمده است: (آگاه باشید که هر کس مدعی مشاهده شود) و این خلاف نقلش برای حدیث است؛ زیرا بنا به قول نویسنده، سفیر و رسول امام یعنی محمد ذو النفس زکیه نیز باید دروغ گوئی افتراء زننده باشد و بلا نسبت ایشان. اگر مردم نسبت به شخص سفیانی غفلت داشته باشند در حالی که سفیانی یک شخصیت مذمت شده بر زبان رسول الله ﷺ است، هرگز کسی ادعای چنین شخصیتی را نمی کند حتی اگر خود سفیانی باشد؛ زیرا امت نسبت به او روی گردان خواهد شد حال چه اهل سنت و چه غیرشان از طایفه‌های نواصب و غلوگویان. و صیحه نیز چنین است اگر ملکوتی یا با القاء در دل‌ها یعنی در دل‌های مؤمنین جای می گرفت از آن شاد می گشتند و یا دل‌های اهل طاغوت از آن به هراس می افتاد همان طور که سید شهید صدر رحمته الله علیه در فرهنگ جامع مهدویت (الموسوعة المهدویة) ج ۳ ص ۲۱۴ بدان پرداخته است.

اضافه می کنم که تو و اغلب مردم از سید احمد الحسن علیه السلام روی گردان بوده و تکذیبش می کنند پس چگونه می خواهی اگر با توفیق صادر از امام علیه السلام بیاید، تصدیقش کنی؟ و از کجا می خواهد توفیق یا مهر صادره از ناحیه‌ی مقدسه را تشخیص دهد؟ به علاوه، توفیق سمری که نام می برد از روایات متشابه است.

امام رضا علیه السلام فرمودند: (من رد متشابه القرآن الی محکمه فقد هُدی الی الصراط المستقیم. ثم قال علیه السلام: إن فی أخبارنا محکم کمحکم القرآن و متشابه کمتشابه القرآن، فردوا متشابهه الی محکمه و لا تتبعوا متشابهه دون المحکم فضلوا)، (هر کس متشابه قرآن را به محکمش بازگرداند به راستی که به راه راست هدایت شده است. سپس فرمودند: همانا در اخبار ما محکم و متشابه

همانند محکم و متشابه قرآن وجود دارد پس متشابه را به محکمش بازگردانید و از متشابهش بدون محکم تبعیت نکنید چرا که گمراه می شوید).^(۱۹)

بسیاری از علمای شیعه، معانی زیادی برای آن دسته بندی کردند، سید مصطفی کاظمی رأی خود را در مورد آن مطرح کرد و علامه مجلسی نظر مغایر با دیگری را مطرح کرده، سپس شهید سید صدر رحمته الله بعد از نظرات ارائه شده برای فهم این حدیث، آمد پس مدعیان تقلید از محمد صدر رحمته الله مراجعه کنند...

آیا به برخی قسمت های کتاب ایمان می آورید و برخی دیگر را مورد کفر قرار می دهید؟ آیا این گفته ی شهید صدر در مورد این حدیث به گوش و چشمت نخورده: (... پس مدعی دروغ گوی مشاهده در صورتی که منحرف باشد و امور باطلی را از سوی امام علیه السلام نقل کند و اما اگر چنین نباشد و امور صحیح بر حسب قواعد اسلامی یا محتمل بر صحت را از سوی حضرت علیه السلام نقل کند، تویق شریف دال بر بطلان او نیست).^(۲۰)

من در این جا روایتی محکم برایت ذکر می کنم که بر وجود سفیر برای امام علیه السلام قبل از قیامش دلالت می کند. امام باقر علیه السلام می فرماید: (یکون لصاحب هذا الأمر غيبة في بعض هذه الشعاب - و أومئ بیده إلى ناحية ذي طوى - حتى إذا كان قبل خروجه أتى المولى الذى كان معه حتى يلقي بعض أصحابه، فيقول: كم أنتم ها هنا؟ فيقولون: نحو من أربعين رجلاً. فيقول: كيف أنتم لو رأيتم صاحبكم؟ فيقولون: والله لو ناوى بنا الجبال لناويناها معه، ثم يأتيهم من القابلة و يقول: أشيروا إلى رؤسائكم أو خياركم عشرة، فيشيرون له إليهم فينطلق بهم حتى يلقوا صاحبهم و يعدهم الليلة التي تليها)، (برای صاحب این امر غیبتی در این ناحیه هاست - حضرت با دست خویش به ناحیه ی ذی طوی اشاره می کنند - و قبل از خروجش مولایی که همراه ایشان بوده می آید، تا این که با برخی از اصحابش دیدار می کند، و می گوید: شما در این جا چند نفر هستید؟ می گویند: حدود چهل نفر. سپس می گوید: هنگامی که صاحب تان را ببینید چگونه خواهید بود؟ گفتند: به خدا سوگند اگر کوهها مانع ما شوند، آنها را متلاشی

۱۹. عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۱ ص ۲۶۱.

۲۰. الغيبة الصغرى: ص ۶۵۲.

می‌کنیم. سپس به سوی آنان می‌آید و می‌گوید: ده نفر از خودتان را انتخاب کنید. پس ده نفر را انتخاب کرده و آنان را به دیدار صاحب‌شان می‌برد و شب بعد با آنان وعده‌ی دیدار می‌گذارد.^(۲۱)

و بسیاری روایات دیگر بدان اضافه می‌کنم لذا اگر فرستادن نفس زکیه جایز گردد پس فرستادن غیر او نیز جایز می‌گردد و رد محکم به متشابه و کوبیدن محکم به عرض دیوار چگونه ممکن است. حق طلب را به کتب انصار در این زمینه و مراجعه به کتبی از قبیل (پاسخ دندان‌شکن به منکر رؤیت صاحب الزمان) و همچنین (نصیحتی برای طلاب حوزه‌ی علمیه) دعوت می‌کنم.

مناقشه‌ی دوم: ص ۲۰:

(طبرسی در احتجاج: ج ۲ ص ۳۲۴: در نامه‌ی امام مهدی علیه السلام به شیخ مفید رحمته الله می‌فرماید: (چرا که امر ما یک چشم بر هم زدن است، زمانی که توبه به سود نیاید و ندامت از کار خود، او را از عقاب ما رها نمی‌کند) همان‌طور که شیخ صدوق در اکمال‌الدین با سند متصل از امام رضا علیه السلام از پدران حضرتش که به رسول الله صلی الله علیه و آله، عرض شده: یا رسول الله قائم از ذریه‌ی شما چه هنگام ظهور می‌کند؟ فرمودند: مثل ظهورش، مثل روز قیامت است علمش نزد کسی جز خدا نیست در آسمان‌ها و زمین گران آمده و در یک چشم بر هم زدن به سوی شما می‌آید)، در این‌جا گفته می‌شود که رسول الله صلی الله علیه و آله، به ظهور ناگهانی حضرت تصریح می‌کند در حالی که نویسنده به ظهور به طور تدریجی و مقدمات رسالت تصریح می‌کند...).

ج - نویسنده در مناقشه‌ی نخست خود ذکر می‌کند که سفیران چهارگانه، واسطه‌ی بین امام و مردم هستند یعنی؛ احکام شرعی و اوامر و نواهی حضرتش را نقل می‌کنند و در پایان، این درب بسته شد و در مورد این مناقشه نامه‌ی امام علیه السلام به شیخ مفید رحمته الله را ذکر می‌کند و

اگر این نویسنده در زمان شیخ مفید بود، او را به سبب استدلالش در مناقشه‌ی نخست، مورد تکذیب قرار می‌داد.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾، (و ما تا پیامبری را بر نمی‌انگیزیم به عذاب نمی‌پردازیم).^(۲۲)

و امام صادق (علیه السلام) در تأویل این آیه: ﴿وَلَيْنَ أَخْرَجْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ﴾، (و اگر عذاب را تا چندگاهی از آنان به تأخیر افکنیم).^(۲۳) فرمودند: (العذاب خروج القائم (علیه السلام) و الأمة المعدودة عدة أهل بدر)، (عذاب، خروج قائم (علیه السلام) و آن امت معدود و اندک به تعداد اهل بدر هستند).^(۲۴)

اگر قائم و خروج او، عذاب بر این امت باشد چگونه ممکن است بدون بیم و هشدار به وقوع بپیوندد و این وعده‌ی حتمی الهی است، پس میان ظهور و قیام فرق است. و آن قیام امام (علیه السلام) است و الا چگونه ممکن است صیحه، سفیانی و قتل نفس زکیه از نشانه‌های مشخص شده در زمان معین باشند. بنا بر این اگر دانستیم که ظهور همانند روز قیامت، ناگهانی و سریع اتفاق می‌افتد، در این صورت کسی جز خاص از آن مطلع نمی‌گردد، آیا این درست است؛ چرا که ظهور به طور ناگهانی ولی قیام معلوم و آشکار رخ می‌دهد و همان‌طور که اخبار اهل بیت (علیهم السلام) بر آن و نیز بر وجود مهدیین به عنوان زمینه‌سازان حکومت حضرتش (علیه السلام) دلالت کردند.

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: (لأبد من رحی تطحن، فإذا قامت علی قطبها و ثبتت علی ساقها بعث الله علیها عبداً عنيفاً حاملاً أصله یكون النصر معه أصهب الطویل شعورهم أصحاب السبال)، (به ناچار باید سنگ آسیابی به گردش در آید، و همین که کاملاً به گردش افتاد و پا بر جا شد خداوند بنده‌ی خدمت‌گذار فرمان‌برداری را که در راه خدا بسیار سخت‌گیر و گم‌نام است بر می‌انگیزاند که پیروزی با اوست. یارانش کسانی هستند که موی بلند دارند و صاحب ریش و سیبل هستند).^(۲۵)

۲۲. الأسرائ: ۱۵.

۲۳. هود: ۸.

۲۴. غیبة النعمانی: ص ۲۴۸.

۲۵. غیبة النعمانی: ص ۲۶۲، الغیبة الکبری للشهید الصدور: ص ۵۱۹.

و همچنین از عبد الکریم از ابن حنفیه روایت شده: (بین خروج الراية السوداء من خراسان و شعیب بن صالح و خروج المهدي و بین أن یسلم الأمر للمهدي اثنان و سبعون شهراً)، (فاصله‌ی زمانی میان خروج پرچم سیاه از سوی خراسان و شعیب بن صالح و خروج مهدی تا تسلیم امر به دست مهدی، هفتاد و دو ماه است).^(۲۶)

رسول الله ﷺ فرمودند: (أنه ذکر بلاء یلقاه أهل بيته حتى یبعث الله رایة من المشرق سوداء، من نصرها نصره الله، و من خذلها خذله الله، حتى یأتوا رجلاً اسمه کأسمي، فیولوه أمرهم فیؤیده الله و ینصره)، (پرچم‌های سیاهی از جانب مشرق به اهتزاز در می‌آید. هر کسی که زیر این پرچم‌ها برود و صاحبش را یاری کند خداوند او را یاری خواهد فرمود و هر فردی که آن‌ها را مخدول کند، یعنی با پرچم و صاحب آن مخالفت کند، خداوند او را مخدول خواهد کرد تا این که مردی بیاید که نامش مانند نام من باشد. پس زمام امور را به دست گیرد و خداوند او را از نصرت و تأییدات خودش بهره‌مند خواهد فرمود).^(۲۷)

این مطالب برای حق طلب، کافی است و برای ظالمان خسارتی بیش نیست.

مناقشه‌ی سوم:

(اگر کوتاه بیایم و بپذیریم که مبدأ سفیران (رسالت) قبل از امام مهدی (علیه السلام)، همه از اصحاب امام هادی یا عسکری (علیه السلام) بوده یا همگی به فضل و ورع شهرت داشتند و هیچ یک مجهول نبوده یا نسب مجهول نداشته... اما صاحب دعوت در حال حاضر، از فقدان نسب خود از جدّ چهارم رنج می‌برد و اذعان می‌کند که این امر دال بر انتسابش به امام مهدی (علیه السلام) بوده و هیچ دلیلی ندارد...). کلامش به پایان رسید.

ج- و در پاسخ به این مناقشه بهتر است به نظرات شهید سید صدر در موسوعه مهدویّت نظری بیفکنیم که می‌گوید: (...اولاً مهدی تابع سنت اسلام است و به ویژه این که بگوئیم معصوم است هرگز مستحب را ترک نکرده و تا آنجائی که امکان دارد مکروه را انجام نمی‌دهد. وقتی که به عصمت مهدی (علیه السلام) ملزم شدیم، که صحیح‌تر این گونه است، مشخص

۲۶. الملاحم و الفتن: الباب ۸۳.

۲۷. الملاحم و الفتن: باب ۱۰۰ ص ۱۲۱.

می‌شود که ایشان ازدواج کرده‌اند... با این تصور که آن بزرگوار در هر نسل یا در بیشتر کوه‌ها چهارصد و پنجاه و هشت ذریه‌ی جدید وجود داشته که به مرور زمان فزونی می‌یابند، اما یک باره نسبت به آن‌ها که از نسل امام مهدی (علیه السلام) بوده، اظهار بی‌اطلاع شده است).^(۲۸)

و هم‌چنین روایات بسیاری پیدا می‌شود که ذریه‌ی امام مهدی (علیه السلام) را ثابت می‌کنند، به خصوص روایات مهدیین (علیهم السلام) که از صُلب حضرت می‌باشند. همان‌طور که اخبار اهل بیت (علیهم السلام) بر آن دلالت می‌کند و اولین این مهدیین، قبل از ظهور امام (علیه السلام) موجود بوده و این روایات امروز به فضل سید احمد الحسن (علیه السلام)، نخستین مهدیین و سرورشان از امور مسلم شده که هیچ احدی یارای انکار و رد آن‌ها، نیست.

لازم به ذکر است؛ آن‌چه همه در این زمینه بر آن اجماع داشته، مقطوع و مجهول النسب بودن شخصیت‌هایی که مدعی نیابت از امام یا شبیه آن، می‌باشند. و این امر بر شخص سید احمد الحسن (علیه السلام) منطبق گردیده بلکه مشخص شده است. سید احمد الحسن (علیه السلام) همگان را به چالش فراخواند که نسبش را به هر عشیره‌ای ارجاع بدهند و دعوت ایشان نیز بدعت نبوده بلکه دعوتی مانند سائر دعوت‌های الهی پیشین می‌باشد. و برای قائم (علیه السلام) نیز سنتی از موسی و عیسی و انبیای پیشین (علیهم السلام) است. ﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾، (در باره کسانی که پیشتر بوده‌اند [همین] سنت خدا [جاری بوده] است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت).^(۲۹)

موسی (علیه السلام)، مجهول النسب بود و مردم او را فرزند فرعون می‌دانستند و عیسی (علیه السلام) را به بدترین تهمت‌ها مورد هجوم قرار می‌دادند و این حقیقت‌ها بر ورق زنان تاریخ در احوال و سیرت انبیاء پنهان نیست، و حدیثی که برای تو در پاسخ به مناقشه‌ی قبلی نقل کردیم، بهترین دلیل است. امام باقر (علیه السلام) توصیف می‌کند آن بنده‌ای که خداوند او را مبعوث می‌سازد دارای نسبی مجهول است و انسان آزاده را یک اشاره کفایت می‌کند.

۲۸. الغیبة الکبری: ص ۶۲.

۲۹. الأحزاب: ۶۲.

مناقشه‌ی چهارم: ص ۲۲-۲۱:

(سیرت مشهور امام مهدی (علیه السلام) در سفارت این بوده که ایشان همواره سفیران خود را از بغداد پایتخت دولت به سبب مزایای مثبت می‌فرستاد... اما صاحب کنونی دعوت می‌بینیم که دعوتش از اطراف عراق است و این امر دارای چند دلیل است از جمله:

۱- مخالفت آن با سیرت قبلی مهدویت بدون هیچ تذکر قبلی از سوی صاحب دعوت (امام

مهدی (علیه السلام)).

۲- دشواری انتشار دعوت و توقعش در بعثتی که در آن آغاز شد و بیش از پنجاه سال).

ج- در ردّ این مناقشه‌ی عجیب و غریب می‌گوییم: هرگز اخباری در سیرت اهل بیت از

رسول الله ﷺ و امام علی (علیه السلام) هنگامی که به خلافت بعد از خویش وصیت کرد، روایت نشده که بر مناطق تبلیغی‌شان تأکید کرده باشد. و هرگز روایت نشده که ادله در مورد امامت امام صادق (علیه السلام) شامل مثلاً تبلیغش در کوفه باشد یا امام کاظم (علیه السلام) در منطقه‌ی بغداد بلکه این اعتراض نویسنده قبلاً توسط یهود بر دعوت رسول الله ﷺ وارد گردیده و خداوند بتر می‌داند که رسالت خود را در کجا قرار دهد آن هنگام که از مکه سر بر آورد. لذا به علّت بنای شهر مدینه‌ی منوره مراجعه کن که با هدف استقبال از خاتم انبیاء، محمد ﷺ ساخته شد و هنگامی که خروج کرد، حضرتش را تکذیب کردند و هرگز به دعوتش ایمان نیاوردند؛ زیرا از سمت مکه گسترش یافته نه بر حسب هوی و هوس‌شان.

بعد از فرموده‌ی امیر المؤمنین و امام صادق (علیه السلام): **(آگاه باشید که اولین آنان از بصره است)**،

هرگز به شعاری که در سر می‌پروانی، نخواهی رسید. علاوه بر آن، دعوت رسول الله ﷺ سیزده سال در مکه استمرار داشت و در پایان کار تنها هفتاد نفر به همراه ایشان از آنجا خارج شدند آیا این امر بر کُندی و سستی دعوت رسول الله ﷺ دلالت دارد؟! و علاوه بر آن، برای افزایش اطلاعات خواننده اضافه می‌کنم، که دعوت سید احمد الحسن (علیه السلام) در شهر نجف اشرف آغاز شد و دلیل دیگر در ردّ این ادعای دروغ نویسنده عرض کنم که حسینیه‌ی انصار در بصره بعد از مدتی اندک، ساخته شد و تا به امروز بنای آن ادامه داشته است.

مناقشه‌ی پنجم ص ۲۲:

(شیخ در غیبت ص ۱۲۱ روایت کرده: امام باقر علیه السلام فرمودند: (قائم برای کشتار به دستور کتابی که همراه اوست، جسور است و توبه‌ی کسی را نمی‌پذیرد وای به حال کسی که در مقابلش قرار گیرد)، همان‌طور که از معصوم روایت شده در ذکر مهدی علیه السلام می‌فرماید، او از قتل هیچ کس ابائی ندارد و توبه‌ی هیچ کس را نمی‌پذیرد. از این روایات، دو امر ثابت می‌گردد. اول: درب توبه به زودی در ظهور امام علیه السلام بسته می‌شود. و با قتل کفار و ستم‌گران بعد از گرد آمدن انصارش، آغاز می‌کند. لذا اگر صاحب دعوت از سوی امام فرستاده شده، او مردم را علنی دعوت می‌کند و خداوند به امام علیه السلام اذن خروج از غیبت کبری را داده در حالی که ملاحظه می‌کنیم مردم گمراه را بر حسب هوی و هوسش به سوی هدایت دعوت می‌کند و به هدایت مردم طمع می‌کند که هدایت شوند در این صورت عمل او با روایات منافات دارد.

دوم: کتابی که ادعاء می‌کند سیرت اوست با شمشیر به مدت نه ماه بر مردم عراق جولان می‌دهد و در حضور امام علیه السلام است تا جائی که بدون هیچ مقاومتی، آن را به امام علیه السلام تسلیم می‌کند جز این که همه موارد ذکر شده، از سیرت امام علیه السلام که از معصومین روایت شده، مبنی بر این که او شخصاً به قتال بر می‌خیزد یا با حضورش جنگ در می‌گیرد، در حالی که این سیرت ایشان خارج از گفته‌ی آنهاست). پایان

ج- پاسخ به این مناقشه، دارای چند نکته است:

چرا امام علیه السلام ذو النفس زکیه را می‌فرستد؟ آیا او را در طلب نصرت و بیعت و هدایت برای اُمت محمد صلی الله علیه و آله به تبعیت از صاحب الزمان علیه السلام نمی‌فرستد؟ حدیثی که در مقدمه‌ی مناقشه ذکر کرده با سیرت سید احمد الحسن علیه السلام یا سیرت دعوت امام در تبلیغ و هشدار به مردم، هیچ منافاتی ندارد اما در هنگام اعلان انقلاب و قیام، امام توبه‌ی کسی را نمی‌پذیرد و چیزی جز شمشیر سهم آنها نمی‌کند و نمی‌دهد؛ زیرا به اندازه کافی فرصت بازگشت را به آنها داده بود، اما نقش اهل بیت علیهم السلام در تبلیغ و هدایت نسبت به یمانی ممارست ورزیده‌اند و آن را به وضوح در روایات ایشان علیهم السلام می‌یابیم و مردم را به پیروی و تبعیت از یمانی دعوت کردند و تعارض نشانه‌ها را تبیین کرده‌اند، و به سینه خیز رفتن به

سوی پرچم‌های سیاه تشویق کردند؛ زیرا در آنها شخصی از اصحاب قائم می‌باشد و همچنین دعوت به تمسک به انقلاب‌گر مشرق و دیگر نشانه‌ها و آنچه از آنها علیهم السلام در سیرت برخی انصار امام روایت شده، و نقشی که قبل از قیام ایفاء می‌کنند را اضافه می‌کنم و روایتی که اکنون برای شما ذکر می‌کنم بهترین دلیل است.

امام صادق علیه السلام در شرح احوال اصحاب قائم در حدیث طولانی فرمودند: (الاحتج بكتاب الله على الناصب من سرخس فرجل عارف يلهمه الله معرفة القرآن فلا يبقى أحد من المخالفين إلا حاحه به فيثبت أمرنا بكتاب الله)، (با کتاب خدا بر ناصبی از سرخس احتجاج می‌کند، مردی ست دانا که خداوند معرفت قرآن را به او الهام می‌کند و هیچ یک از مخالفین را باقی نمی‌گذارد جز این که بر او احتجاج کند و امر ما را با کتاب خدا اثبات می‌کند).^(۳۰)

لذا از این حدیث به صورت واضح آشکار می‌شود که این مرد، امر اهل بیت علیهم السلام را قبل از خروج امام علیه السلام به وسیلهی کتاب خدا، ثابت می‌کند و آنچه نزد همگام معلوم است این که قرآن کریم را کسی جز پاکان لمس نمی‌کند. پس بی‌شک این مرد از آنان است؛ زیرا الهامی از سوی خداوند به او آموخته و لابد باید منصوص العصمه باشد و احدی جز مهدیین، منصوص العصمت نمی‌باشد.

ادعای سید احمد الحسن علیه السلام مبنی بر این که با شمشیر قیام می‌کند، نیازی به اثبات ندارد بلکه در اخبار صریح اهل بیت علیهم السلام وارد شده که یمانی یا مهدی اول به مدت هشت ماه با شمشیر قیام می‌کند و این حدیث نقل شده از کورانی به نقل از بشارة الإسلام می‌باشد: (يخرج رجلاً قبل المهدي من أهله بيته من المشرق يحمل السيف على عاتقه ثمانية أشهر يقتل ويقتل)، (مردی قبل از مهدی از اهل بیتش از سوی مشرق خروج می‌کند و به مدت هشت ماه شمشیر بر شانه‌ی خود حمل می‌کند، می‌کشد و می‌کشد).^(۳۱)

و همچنین از فرموده‌ی امام صادق علیه السلام به ابی بصیر: (... یا أبا محمد ليس يري أمة محمد فرجاً أبداً ما دام لولد بني فلان ملك حتى ينقرض ملكهم، فإذا انقرض ملكهم، أتاح الله لأمة محمد

۳۰. بشارة الإسلام: ص ۱۷۸.

۳۱. المهديون - للكوراني: ص ۱۱۰.

برجل منا أهل البيت، یشیر بالتقی، و یعمل بالهدی و لا یأخذ فی حکمه الرشا. والله إني لأعرفه باسمه و اسم أبيه، ثم یأتینا الغلیظ القصره، ذو الخال و الشامتین القائد العادل، الحافظ لما استودع، بملاًها عدلاً و قسطاً كما ملاًها الفجار جوراً و ظلماً، (ای ابا محمد! مادامی که بنی عباس بر اریکه‌ی قدرت و سلطنت تکیه زده‌اند امت محمد ﷺ فرج و راحتی ندارند ولی وقتی که دولت آن‌ها منقرض گردید خداوند مردی از دودمان ما خاندان پیغمبر برای امت محمد ﷺ ذخیره نموده و آماده ساخته است ظاهر می‌سازد. و او کسی است که مردم را به تقوی و پرهیزکاری سفارش می‌کند؛ و به هدایت رفتار می‌نماید، و در فرمانی که صادر می‌کند رشوه نمی‌گیرد، به خدا قسم که من به خوبی او را می‌شناسم و نام او و نام پدرش را می‌دانم آن گاه پس از آمدن وی، مرد قدرت‌مندی که دارای دو خال سیاه ست می‌آید، و او قائم عادل، و حافظ امانت الهی است، او زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنان که فاجران آن را پر از ظلم و ستم کرده باشند).^(۳۲)

اضافه می‌کنم که کلمه‌ی قائم در اغلب اوقات به معنای امام مهدی (علیه السلام) نیست بلکه دارای مصادیق دیگری بوده که روایات اهل بیت (علیهم السلام) به آن دلالت می‌کنند. امام علی (علیه السلام) در حدیثی طولانی فرمودند: (إذا قام القائم بحراسان و غلب علی أرض کوفان و الملتان و جاز جزيرة بني کاوان، و قام منا قائم بجیلان و أجاپته الابیر و الدیلمان، ثم یقوم القائم المأمول و الإمام المجهول...)، (همین که قیام کننده‌ای در سرزمین خراسان قیام کرد و بر سرزمین کوفان و ملتان مسلط شد و از جزیره‌ی بنی کاوان» گذشت و سپس «سیدی» از دودمان ما از اهل گیلان قیام کرد (و زمام کار مردم را به دست گرفت) و مردم (آبر) و (دیلم) او را اجابت کردند، سپس قائم مأمول و امام مجهول قیام می‌کند...)^(۳۳).

و هم‌چنین از امام صادق (علیه السلام) روایت شده، فرمودند: (... أول قائم یقوم منا أهل البيت یحدثکم بحديث لا یحتملونه فتخرجون علیه...)، (... اولین قائم از ما اهل بیت قیام می‌کند و در مورد حدیثی با شما سخن می‌گوید که شما تحمل آن را نداشته و بر او خروج می‌کنید).^(۳۴)

۳۲. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۶۹.

۳۳. غیبة النعمانی: ص ۲۰۳، بشارة الإسلام: ص ۴۱.

۳۴. بحار الأنوار: ج ۷ ص ۲۸۴.

و شهید سید صدر در موسوعه اشاره داشته که معنای (منا اهل بیت) به ذریه‌ی موجود امام اشاره دارد و معلوم است که امامت و وصیت بعد از حسن و حسین علیهما السلام هرگز در دو برادر جمع نمی‌گردد لذا وصیت بر حسب اخبار اهل بیت علیهم السلام، حتماً باید به دست ذریه‌ی امام مهدی علیه السلام قرار گیرد و بعد از هدایت، چیزی جز گمراهی آشکار نیست.

مناقشه‌ی ششم: ص ۲۳:

(در روایات بسیار و قابل اثبات تاریخی ذکر شده که امام علیه السلام خروج می‌کند و از روی کراهت و ناخشنودی با اصحاب خود بیعت می‌کند. ابو داوود در سنن ج ۲ ص ۴۲۳ استخراج کرده، ام سلمه از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمودند: (یکون اختلاف عند موت خلیفه، ... فیخرجونه **(یعنی المهدي علیه السلام)** و هو کاره، فیبايعونه بین الرکن و المقام)، **(به هنگام مرگ خلیفه‌ای اختلاف پدید می‌آید، مردی از اهل مدینه به مکه می‌شتابد، پس جمعی از اهل مکه گرد او جمع می‌شوند و او را دعوت به خروج می‌کنند، در حالی که او خود اظهار تمایل نمی‌کند، پس در میان رکن و مقام با او بیعت می‌کنند).** بحث در خصوص رد بیعت چند بار است جز در بار آخر که اصحابش نسبت به بیعت تمایلی نشان نمی‌دهند مگر در شکل جدید (اگر بیعت نکنیم، خونمان بر ذمه‌ی توست) و این خلاف سیرتی‌ست که نویسنده در طلب بیعت آن را برگرفته است). پایان.

ج- هان، این همان حق است که قلمش بدان نُطق می‌کند بعد از این که ردش کرده و این مناقشه همان چیزی‌ست که دوست دارم اثباتش کنم. لذا استدلال او در آن، دال بر ارتباط منظم و مرتب انصار با امام علیه السلام است که هیچ شکی در مورد این قضیه پذیرفته نیست و اگر با ایشان ارتباط ندارند، چگونه نسبت به بیعت با ایشان تمایل نشان نمی‌دهند؟! و ممکن نیست که ۳۱۳ و ۱۰۰۰۰ نفر با ایشان ارتباط دارند، این خلاف بیعت است و حتی ظهور اصغر یا مرحله‌ی ما قبل قیام بین رکن و مقام، پس میان امام علیه السلام و اصحاب باید واسطه‌ای باشد و این واسطه همان (مولا که متولی امرش می‌شود) و همان (یمانی موعود) و (کسی که به سوی صاحب‌تان دعوت می‌کند) یا به سوی (راه راست هدایت می‌کند یعنی به امام مهدی علیه السلام هدایت می‌کند). لذا اگر از اختلاف القاب یمانی و مهدی اول بگوئیم و مولا که متولی امر امام

می‌شود، گفتیم در حقیقت، همه یکی هستند.

اشکال دوم: ص ۲۵-۲۳:

(ارتباط نام نویسنده با روایت معصوم؛ نویسنده‌ی کتاب با حدیث امام علی علیه السلام احتجاج می‌کند که فرمود: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که در ذکر اصحاب مهدی، فرمودند: اولین آنان از بصره و آخرین‌شان از یمامه می‌باشد و فرمود: دو مرد از بصره . و دیگر احادیث بسیار دیگر اشاره می‌کنند آن شخصی که از اهل بصره است، نامش احمد است و اذعان دارد که همان احمد مذکور در روایت می‌باشد... و آنچه بر رسول الله صلی الله علیه و آله صحت داشته بر غیر ایشان از شخصیت‌های اسلام نیز صحت دارد مبنی بر این که ممکن است تأویل نام‌گذاری از وجه کثرت بوده یعنی (بسیاری از نام‌ها حمداً هستند) و آن محمد است و نتیجه‌ی مطلوب این است که بر حسب زبان قرآن کریم و معصومین علیهم السلام امام مهدی علیه السلام (اگر روایت صحت یابد) محمد بوده و نه احمد). پایان.

ج- نمی‌دانم با چه علمی خطاب می‌کند! به سفسطه‌گری این نویسنده بنگر! در اشکال و بر حسب آنچه گفته، می‌گوید آنچه بر رسول الله صلی الله علیه و آله واجب بوده بر شخصیت‌های اسلام نیز واجب و مقرر است و کدام یک از شخصیت‌های اسلام، برتر از خلفای الهی، رسول الله و ائمه علیهم السلام می‌باشد و رسول الله صلی الله علیه و آله از ایشان خیر دادند و نام تک تک آن‌ها را ذکر کردند همان‌طور که از سید احمد الحسن علیه السلام خیر دادند.

اما ما هرگز نیافتیم که مثلاً امام سجاد علیه السلام با نام (حسین یا حیدر السجاد) یا امام باقر با اسم احمد باقر به سوی ما آمده باشند و این گفته‌ی تو به گفته‌ی اهل سنت نزدیکی بسیاری دارد آن هنگام که اهل سنت گفتند، فرموده‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله به علی در روز غدیر (هر کس **من مولای اویم اینک علی مولای اوست...**). ولایت به معنای مودت و محبت قلبی است نه به معنای خلافت و ولایت (قلب‌هایشان مشتبه گردیده) و من در ایشان اشکال می‌بینم که در این دنیا کسی توانائی حل آن را ندارد، که معتقد باشد مترادف نام محمد، احمد و مترادف نام علی، حیدر بوده مبنی بر این که مادر امام علی علیه السلام نام ایشان را حیدر نهاد، پس مترادف نام حسن یا جعفر یا موسی را چه می‌بینی!

اشکال سوم: ص ۲۸-۲۵:

(اول: نویسنده می گوید: (من اولین سیصد و سیزده تن هستم، و من یمانی هستم و یمانی نیز در زمره‌ی این سیصد و سیزده تن بلکه اولین ایشان و شکیباترین و مربی و ترتیب دهنده‌ی آنان می باشد). پایان

گفته می شود با جمع احادیث ائمه‌ی معصومین مثل حدیث روایت شده از حاکم در مستدرک ج ۲ ص ۳۶۹: محمد بن الحنفیه، قال: کنا عند امیر المؤمنین (علیه السلام) فسأله رجل عن المهدي (عجل الله تعالی فرجه) فقال: (ذلك يخرج في آخر الزمان إذا قال الرجل الله قتل فيجمع الله تعالی له قوماً قزحاً كقزح السحاب يؤلف الله قلوبهم ...). به نقل از محمد بن حنفیه گوید: نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) بودیم که مردی در باره‌ی مهدی (علیه السلام) از ایشان سؤال نمود، حضرت فرمودند: (او در آخر الزمان خروج خواهد کرد هنگامی که شخصی اعلان کند: خدا را خدا را! کشته شود. در آن هنگام خداوند برای او گروهی را جمع می کند که همانند ابرهای پراکنده متفرق اند قلب‌های آنها را هماهنگ می نماید...).

و امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (... اما یمانی و خراسانی هر دو فرماندهان لشکرند و هر کدام صاحب پرچم هستند)، و در روایات ذکر شده که آنها به سوی امام (علیه السلام) در حالی که ایشان در کوفه است، به همراه لشکرشان بر حسب تعبیر معصوم همانند اسبان افسار گسیخته پیش می آیند و اکیداً آن دو به سوی امام (علیه السلام) بعد از انتشار خبرش و تسلط بر منطقه‌ی موعود هم چون عراق، پیش می آیند تا آمدنشان تصدیق شود و نتیجه این می شود که آن دو از زمان توجه و التفات به سوی امام، حق ایشان را شناخته و به معرفت به سوی حضرت در حال آمدن هستند و این معرفت با دو احتمال همراه است:

اول: این که دارنده‌ی معرفت عرفانی عالی باشند که آمدنشان بعد از انتشار خبر امام در سراسر سرزمین‌ها با تسلط ایشان بر عراق، میسر گردد... و از تمام این امور آشکار می شود که یمانی و خراسانی هر دو در زمره‌ی سیصد و سیزده تن نیستند و ادعاء در خصوص اتحادشان با عقل و نقل به طور تأکید مخالف است.

دوم: نویسنده در یکی از انتشارات خود حدیث یمانی را ذکر کرده که: (پرچم او پرچم هدایت است و اوست که به راه راست هدایت می کند و هر کس از او سرپیچی کند از اهل

آتش است)، و استدلال کرده که معصوم است چرا که به راه راست هدایت می‌کند. گفته می‌شود که نویسنده هرگز به نوع عصمتی که دارنده‌ی آن بوده تصریح نکرده، شاید مقصودش عصمت اولیه باشد در این صورت بی‌معناست... جمله‌ی (راه راست) به صورت نکره آمده و بدین معناست که او به راه حق هدایت می‌کند و راه‌های رسیدن به حق بسیارند، موسی علیه السلام بر مسیر مستقیم سیر می‌کرد و در همان وقت خضر نبی علیه السلام نیز بر راه راست سیر می‌کرد در حالی که به طور کلی با هم مختلف بودند و راه مستقیم، علی علیه السلام است... پایان.

ج- روایات بسیاری نقل شده که بر وجوب نصرت و پیروی از یمانی دلالت می‌کنند.

امام باقر علیه السلام فرمودند: (و لیس فی الرايات رایة أهدی من رایة الیمانی، هی رایة هدی؛ لأنه یدعو إلى صاحبکم. فإذا خرج الیمانی حرم بیع السلاح علی الناس و کل مسلم، و إذا خرج الیمانی فأهض إلیه فأن رایته أهدی رایة و لا یجل لمسلم أن یتوی علیه فمن فعل ذلك فهو من أهل النار؛ لأنه یدعو إلى الحق و إلى طریق مستقیم)، (در میان پرچم‌ها، پرچمی هدایت‌گتر از پرچم یمانی نیست، آن پرچم هدایت است زیرا به سوی صاحب‌تان دعوت می‌کند اگر یمانی خروج کرد، فروختن سلاح بر مردم و هر مسلمانی حرام می‌شود و اگر یمانی خروج کرد به سوی او بشتابید چرا که پرچمش، پرچم هدایت است و جایز نیست مسلمانی از او سربیزی کند، هر کس چنین کند از اهل آتش است؛ زیرا به سوی حق و راه راست دعوت می‌کند).^(۳۵)

از این حدیث استفاده می‌شود که یمانی صاحب ولایت الهی است، چرا که ممکن نیست کسی حجت بر مردم باشد جز این که خلیفه‌ای از خلفای الهی بر زمین باشد و ایشان انبیاء و فرستادگان، ائمه و مهدیین علیهم السلام هستند تا جایی که روی‌گردانی از ایشان سبب ورود به آتش جهنم می‌گردد ولو اهل نماز و روزه و واجب و مستحب و مُحرمات باشد. و همان‌طور که به سوی حق و راه راست دعوت می‌کند هرگز نکره نبوده بلکه تعلیل بر حُرمت روی‌گردانی و تأکید بر هدایت‌گر بودن پرچم اوست.

و او مفصلاً به سوی حق دعوت می‌کند و اگر در امری به حق دعوت می‌کرد و در امر

دیگر هرگز به حق دعوت نمی کرد پس معصوم (علیه السلام) در مورد او نمی فرمود: (بر مسلمانی جایز نیست از او سرپیچی کند...)، و در نهایت مردم را به پیروی از او توجیه می کردند و قاعده‌ی عقائدی که حوزه‌های علمیه به آن اقرار می کنند این است که پیروی از غیر معصوم جایز نیست و الا اهل بیت (علیهم السلام) ما را به تبعیت از کسی که خطاء و عصیان می کند سفارش می کردند و می دانیم این امر سبب ورود خطاء و معصیت از سوی غیر معصوم شده و در نتیجه، امر به پیروی از غیر معصوم، امر به معصیت محسوب می شود و این به طور قطعی باطل است و بعد از ائمه جز مهدیین دوازده گانه (علیهم السلام) هیچ کس صاحب ولایت الهی نیست.

اضافه می کنم که وجود حجت قبل از قیام امام مهدی (علیه السلام)، بر حسب وصیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) و او مهدی اول و اولین مؤمنین می باشد و در این جا آشکار می شود که یمانی، همان مهدی اول و مولائی است که همراه ایشان بوده، یا ولی امر بیعت و قبل از امام مهدی از اهل بیتش خروج می کند، و هیچ منافاتی در روایات دیده نمی شود و سیصد و سیزده تن از انصار امام مهدی (علیه السلام) نیز برگزیدگان از میان مردم هستند لذا چگونه تخلف کنند و یمانی قبل از قیام امام مهدی در بین رکن و مقام را یاری ندهند و مطیع امر معصومین در تبعیت از او نگردند؟! بلکه یمانی طبق تصریح مضامین روایات، امیرشان می باشد.

برخی از این روایات:

امیر المؤمنین (علیه السلام) سپاه خشم را توصیف می کند و آنان سیصد و سیزده نفرند: (... أولئك یأتون فی آخر الزمان قزع کقزع الخریف و الرجل و الرجلان و الثلاثة من کل قبيلة حتی یبلغ تسعة، أما والله إني لأعرف أمیرهم و اسمه و مناخ رکابهم. ثم نهض و هو یقول: باقراً باقراً باقراً. ثم قال: ذلک رجل من ذریتی یقر الحدیث بقراً)، (... آنها گروهی در آخر زمان هم چون ابرهای پائیزی که یکی یکی و دوتا دوتا و سه تا سه تا و الی آخر جمع خواهند شد به خدا سوگند که من امیرشان را می شناسم و محلی که در آن جمع شده به پا می خیزند سپس بلند شد در حالی که می گفت شکافنده، شکافنده، شکافنده، و او مردی از ذریه و نسل من است که علم را خواهد شکافت).^(۳۶)

اگر انسان این حدیث را با حدیث قبلی که برای شما خواننده عزیز ذکر کردیم، مرتبط سازی، می‌یابی که این مرد همان فردی است که امام باقر (علیه السلام) به او اشاره دارد، که خداوند معرفت قرآن را به او الهام می‌کند؛ زیرا مقصود حدیث از علم الهی، همان علوم قرآن و سنت رسول ﷺ است.

و در حدیث دیگر فرمود: (أَمِيرُ الْغَضَبِ لَيْسَ مِنْ ذِي وَلا ذَهْوٍ، وَ لَكِنَّه خَلِيفَةُ يَمَانِي) (امیر غضب نه از این و نه از آن، اما او خلیفه‌اش که همان یمانی است).^(۳۷)

ولید گوید در علم کعب، او یمانی قرشی و اوست امیر الغضب یعنی یمانی به معنای سید قریش است. و اما گفته‌ی تو: (آن دو همانند اسبان افسار گسیخته به سوی کوفه پیش می‌روند).^(۳۸)

امام باقر (علیه السلام) فرمود: (يُخْرَجُ شَابٌ بِكَفِّهِ الْيَمَنِيُّ خَالٍ وَ يَأْتِي مِنْ خُرَّاسَانَ بِرَايَاتٍ سُودَ بَيْنَ يَدَيْهِ شَعِيبُ بْنُ صَالِحٍ يُقَاتِلُ أَصْحَابَ السَّفِيَانِيِّ فِيهِزْمَهُمْ)، (جوانی از بنی‌هاشم که به دست راست او خالی است با پرچم‌های برافراشته و سیاه رنگ از سوی خراسان می‌آید. پیشاپیش او شعیب بن صالح است و او با جنبش سفیانی پیکار می‌کند و آنان را شکست می‌دهد).^(۳۹)

و نیز (علیه السلام) فرمودند: (تَنْزِلُ الرَّاياتُ السُّودُ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ خُرَّاسَانَ إِلَى الْكُوفَةِ، فَإِذَا ظَهَرَ الْمَهْدِيُّ بَعَثَ إِلَيْهِ بِالْبَيْعَةِ)، (پرچم‌های سیاهی از ناحیه خراسان بیرون می‌آید و به جانب کوفه به حرکت در می‌آید. پس چون مهدی ظاهر شود، او را به بیعت دعوت می‌کند).^(۴۰)

و این امر بر آزادی کوفه از سلطه‌ی سفیانی با ورود امام (علیه السلام) به عراق، دلالت می‌کند اما آنچه نقل کرده که یمانی و خراسانی همانند اسبان مسابقه از هم پیشی می‌گیرند، دقت کن. روایت گفته لشکر یمانی و خراسانی، لذا بین لشکر یمانی تفاوت است و تأکیداً آنان قومی هستند که در هنگام فتح کوفه یا پیش از این به یمانی ایمان آورده‌اند اما به نصرت و یاری او

۳۷. الملاحم و الفتن - لابن طاووس: ص ۷۷.

۳۸. الملاحم و الفتن: ص ۲۴.

۳۹. الملاحم و الفتن: ص ۴۸.

۴۰. الملاحم و الفتن: باب ۱۰۴.

نشافته‌اند و اکنون پشیمان گشته و با سرعت برای بیعت با حضرت (علیه السلام) پیش آمدند. و هم‌چنین آن مهدی که با خراسانی و لشکر یمانی بیعت می‌کند امام محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) نیست، بلکه ایشان مهدی اول و بهترین دلیل برای آن، فرموده‌ی امام معصوم (علیه السلام) است که فرمود: (إذا ظهر السفیانی اختلفی المهدی)، (هنگامی که سفیانی ظهور کند، مهدی مخفی می‌گردد).^(۴۱)

و امام بعد از ظهور سفیانی و تسلط وی بر عراق، از مکه قیام می‌کند و این امر بر هر صاحب بصیرتی، واضح است و فرموده‌ی امام سجاد (علیه السلام) نیز دال بر این است: (کأبی بصاحبکم علا فوق نجفکم بظهر کوفان معه أنصار أیبه تحت رایة رسول الله ﷺ قد نشرها فلا یهوی بها إلی قوم إلا أهلکهم الله)، (گویا صاحب شما را می‌بینم که از پشت کوفه وارد نجف شده و یاران پدرش همراه او زیر پرچم پیامبر اکرم ﷺ هستند که آن را برافراشته و به دست گرفته است. با این پرچم به سوی قومی حرکت نمی‌کند، مگر این که خداوند آن‌ها را هلاک می‌کند).^(۴۲)

اما اتحاد خراسانی و یمانی، سید احمد الحسن (علیه السلام) هرگز از اتحاد این دو نفرمودند و نیز کلام نویسنده مجهول^(۴۳) مبنی بر این که بین موسی و خضر (علیه السلام) اختلاف کلی وجود دارد، و برای هر کدام از آنان، راه مستقلی است، به تو می‌گویم که هیچ اختلافی میان آن دو و راه‌شان وجود نداشته بلکه بر یک مسیر سیر می‌کردند و این امر از کلام و روایات اهل بیت (علیهم السلام) استفاده می‌شود. اما اختلاف در مقدار علم و شمایل آن است و بهترین دلیل بر آن، مقوله‌ی مشهور است که اگر ابوذر به درون قلب سلمان آگاه می‌شد، او را به قتل می‌رساند و سلمان و ابوذر (علیه السلام) هر دو بر یک راه و طریق سیر می‌کردند و از برگزیدگان اصحاب امیر المؤمنین (علیه السلام) و ثابتن بر بیعت حضرتش بودند اما تنها اختلافی که داشتند اختلاف در علم و معرفتی بود که سلمان برخی از حقائق را می‌دانست در حالی که ابوذر (علیه السلام) به آن‌ها جهل داشت که

۴۱. غیبة الطوسی: ص ۴۴۴.

۴۲. بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۳۵، منتخب الأثر: ص ۳۱۲، یوم الخلاص: ص ۲۴۸.

۴۳. او قطعاً هرگز اسم خود را بر نوشته‌اش درج نکرده؛ زیرا در آن عار و ننگی است و اگر چنین نبود از ثبت نام خود بر کتاب خجالت نمی‌کشید هر چند که حاوی معلومات مناسبی نیست.

اگر می دانست، معتقد می شد که این شرک سلمان یا غلو است. من از گفته‌ی نویسنده در تعجبم که یمانی و خراسان بعد از قیام امام مهدی علیه السلام ظهور می کنند و این امر تنها بر جهل نویسنده به آشکارترین روایات متواتر و صحیح اهل بیت علیهم السلام در این مجال دلالت می کند، روایاتی که دال بر یمانی و سفیانی به عنوان نشانه‌های قائم که به مدت پانزده ماه و در ماه رجب، در یک روز و در یک ماه و در یک سال، قیام می کنند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: (سفیانی از محتومات است).^(۴۴)

باید به او بگویم که حق در هر زمان، یکی است و حجت خدا، یکی است و صراط دوتاست، یا راه مستقیم و یا راه جهنم، و راه سوم و چهارمی وجود ندارد.

و می گویم: به خدا قسم که این پاسخ چیزی نیست جز چکیده‌ای از فیض آن چه خداوند از علم قائم آل محمد، سید احمد الحسن علیه السلام بر ما منت نهاد و اگر خواهان تفصیل در پاسخگوئی ام بود بر دانسته‌های او بیش از این وسعت می دادم اما بدان که او حق طلب نیست بلکه مجادل گر است و کسانی که یاریشان می کند و او را یاری می دهند، به خوبی او را می شناسند و موضع گیریش معلوم است و نمی خواهم چیز زیادی به زبان بیاورم لذا از خداوند طلب توبه کند چرا که شمشیر قائم علیه السلام بی رحم است و دولت حق در حال آمدن، و گریزی از آن نیست ان شاء الله و اهل باطل در آن روز، زیان دیده خواهند بود، و خداوند از هر آنچه توصیف می کنند پاک و منزّه است.

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آل محمد الأئمة و المهديین و سلم تسليماً

ابونور

انصار امام مهدی علیه السلام